

راهی از بن بست

دربار و خط فاری

نوشته دکتر مظاہر مصفا

راهمی از بن بست

در باره خط فارسی

نوشته دکتر مظاہر مصفا

چاپ اول در هزار نسخه

حق طبع مخصوص مؤلف است

چاپ اتحاد

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

اگر از دشواری‌های خط فارسی کاسته نشود و این بی‌سامانی باقی بماند با سواد شدن همه مردم این کشور آرزویی دیرپا و دورپایان است .

آسان کردن خط فارسی مگر با يكسان شدن آن میسر نیست همه دشواری این خط از نا به سامانی و چند گونه بودن شیوه نوشتن در کلمه‌هاست .

اگر شیوه نوشتن کلمه‌ها را ازین که هست دشوارتر کنیم اما همه جا پیرو يك شیوه باشیم هنوز آموختن خط و با سواد شدن از امروز بسیار آسان تر خواهد شد مقصود از شیوه واحد به کار بردن شیوه واحد در همه جا های مشابه و يكسان است .

هر آینه بی شیوه بودن اگر در امکان بود به ترمی نمود
اما چون ناگزیریم به تر آن که يك شیوه بیش تر نزنیم
اگر بخواهیم خط فارسی را به آسانی نزدیک کنیم باید در
همه حال با ناگزیری آن بسازیم و از خاصیت اتصال و انفصال
حرف های الف بای فارسی غافل نباشیم .

اگر مشتی علامه و استاد به ابداع و اجتهاد خود در
املای کلمه ها ایمان و اعتقاد دارند و می توانند به سلیقه خود
هر کلمه را با وجهی و توجیهی به صورتی که می پسندند
بنویسند تو بگو که گروهی کودک و برنا چه کنند و کدام
صورت را از کدام علامه بپذیرند هزاران هزار نو آموز
دبستانی و دانش آموز دبیرستانی چه کنند .

خط و زبان وسیله انتقال فکر و آموختن دانش است
اگر خود دانشی دشوار و بدین دشواری باشد که عمرها
تباه کند و آموخته نشود چه گونه وسیله آموختن دانش های
دیگر تواند بود .

با وسیله ای که در نیمه راه سر نشین خود را هلاک سازد
کدام عاقل سفر می کند و آن را که سفر می کند دیوانه ییم
اگر فرزانه بدانیم .

تو در میان این سد علامه یکی را بنمای که املاي
تمام کلمه‌های رایج در زبان و متداول در کتاب‌های فارسی
را به درستی بدانند .

گرفتم يك يادوسه تن عمری درین کار عبث گذرانندند
و بدین مقام عالی دست یافتند اما رسیدن به اوج این آرزو
و ذروه این میل چه سود دارد .

گرفتم که سعادت دودنیا درین بود شمار کن که چند
تن ازین هزاران هزار مردم کشور ما به این سعادت موهوم
دست خواهند یافت .

به اعتقاد من آموختن خط فارسی کاری آسان و
آرزویی زود یاب است اگر دشواری‌ها و پیرایه‌های آن را
از میان برداریم و با طبیعت و مزاج فارسی خوب گیریم و بند
صرف و نحو عربی را از پای نرو و صرف فارسی بگشاییم .

به حکم عقل و منطق هر که الف‌بای زبان فارسی را وقاعدۀ
فصل و وصل آن‌ها را به درستی بیاموزد و يك دوسالی بخواند
و بنویسد باید بتواند درست بخواند و درست بنویسد اگر
از سال اول دبستان تا دوره عالی همه آموختی و هیچ نیاموختی
که خط زبان مادری خود را چه گونه بنویسی در کار این

خط عیبی بل که عیب هاست درس املا سبب تباه کردن
روزگار فرزندان عزیز ایران است .

یکی در میان جمعی کتابی و نوشته‌یی در دست دارد و
همه می‌پایند که مباد کسی را نظر بر آن افتد به آرامی
از روی کتاب و نوشته می‌خواند و دیگران می‌نویسند این
کار در سال‌های اول و دوم و سوم نه چهارم و پنجم و ششم
دبستان اگر ضرورت دارد در سالهای بالاتر نا به جا و
نا ضرور است توازمیان یکی از املاهای سال پنجم ابتدایی
بیست کلمه عربی که در آنها ص و ث و ط و ظ و ض و ذ
باشد جدا کن و آنها را به آن تلفظ که در فارسی رایج است
است برای دانش جویان دوره عالی دانش کده‌های
کشورهای عربی املا کن به یقین و بی هیچ تردید همه را
غلط و نادرست خواهند نوشت و انصاف کن که از کودک
نورسته فارسی زبان عربی نخوانده چه انتظاری گزاف داریم.
مردم عرب زبان برای این حرف‌ها تلفظ خاص دارند
وما همه ض و ظ و ذ را ز .

ص و ث را س .

ط را ت تلفظ می‌کنیم و از کودک نخواستہ انتظار

داریم که آنها را درست بنویسد .

از نو آموز سال دوم ابتدایی می خواهیم که بداند اضطراب ازمایه ضرب است و اصطلاح ازماده صلح و تای باب افتعال بعد از ض و ص به ط بدل می شود و می خواهیم که مبتلا را مبتلی کند و بداند که الف اگر در مرتبه چهارم بد بعد قرار گرفت و در طرف بود به صورت یا نوشته می شود و می خواهیم بدانند مبرا ازمایه براء است و مهموز اللام است و ازین قاعده مستثناست و حرف ماقبل آخر دنیا چون یاست ازین قاعده مستثناست و یحیی مستثنا ازین استثناست و می خواهیم اگر این قاعده ها را درك نمی کند حافظه چشمی خود را برای یاد گرفتن صورت هزاران کلمه در کار کند از باربر و پاره دوز و درو گر و درود گر که از کتاب جز رنگ سیاه و سپید نمی داند و در سر اشیب پیری است هم انتظار داریم که خط و زبان را با همه این دشواری ها بیاموزد و چه خوب می آموزد .

تصمیم گرفتن دريك سان کردن شیوه خط فارسی و آسان کردن آن جوابی است که به حکم زمان باید به فریاد حاجت ناگزیر و بانگ ضرورت اجتناب ناپذیر مردم بدهیم

همه می خواهند به ترزندی کنند و برای به تر زیستن باید
همه باسواد باشند و برای باسواد شدن این خط با این همه
دشواری آماده و مناسب نیست و فرزندان هفت تا بیست ساله
این نسل و نسل های آینده و همه مردمان که امروز می خواهند
بتوانند بنویسند و بخوانند و همه مردمان که سراز گریبان
فردا بر می آورند بازی چه سلیقه علامگان نیستند و همه
نمی توانند علامه و بازی گر باشند و به تر که نباشند اکنون
اگر این روش ها که من درین جزوه پیش نهاد می کنم به
کاربندی هشتاد درسد از دشواری های خط فارسی که بدان
گرفتاری از میان بر می خیزد و آن بیست درسد باقی قابل
ارتفاع است و هم آن زمزمه ناخوش تغییر خط تا جاودان
دردهان دشمنان زبان و فرهنگ و ملیت ما خاموش و خفه
خواهد شد قانونی که همه استثناست قانون نیست و درین
روش ها هیچ استثنا نیامده .

سخنی که پایه و مایه ندارد همه لاف و گزاف و یافه و
خلاف است و يك سخن بی پایه درین مختصر که من آوردم
نیست .

اگر لجنکنی و عناد نیاوری که چه رامن نگفتم و تو
گفتی و سراسر این روش‌ها را بخوانی داوری خواهی کرد
که به سادگی و آسانی خط فارسی را آسان و ساده می‌توان
کرد بی بدعت و جعل .



چند نکته

در توجیه روش ها

قیاس کلمه‌های فارسی با کلمه‌های فرنگی

حساب نوشتن کلمه‌های فارسی از کلمه‌های فرانسه و انگلیسی جداست زیرا الف بای فرانسه و انگلیسی همه متفصل است و هیچ حرفی به هیچ حرف دیگر نمی‌چسبد (مگر در چند کلمهٔ فرانسه دو حرف O و E به يك دیگر می‌چسبند).

وجز الف و د و ذ و ر و ز و ژ و و همه حرف‌های الف بای فارسی به حرف پس از خود چسبیده می‌شوند آن که در ترکیب‌های خط فارسی در خط چسبانندن است و آن را با خط فرانسه یا انگلیسی قیاس می‌کند از این خاصیت خط و الف بای فارسی غافل است و چون در قسمتی عظیم از ترکیب‌های فارسی ناگزیر از قبول انفصال و جدانویسی هستیم باید در باقی ترکیب‌ها خود را با این ناگزیری‌ها هم‌آهنگ سازیم.

غیرت عربی / دوستی

بیش از هزار سال است کلمه قفس عربی در فارسی با
املائی قفس رایج و متداول شده است و شاعران پیشین آن
را بامگس و عسس و بس و کس و نفس قافیه کرده اند .
سعدی بیست و هشت بار این کلمه آورده و پانزده بار
با نفس و کس و بس و مانند آن قافیه کرده .
نه عجب گر فرو رود نفسش

عندلیبی غـراب هم قفسش
گلستان

چو گنجشک در بازدید از قفس
قرارش نماند اندر آن يك نفس
بوستان

تودانی که چون دیورفت از قفس
نیاید به لاحول کس باز پس
بوستان

بخندید کای بلبل خوش نفس

تو از گفت خود مانده‌یی در قفس

بوستان

چو توتی کلاغش بود هم نفس

غنیمت شمارد خلاص از قفس

بوستان

غنیمت شمار این گرامی نفس

که بی‌مرغ قیمت ندارد قفس

بوستان

خبر داری ای استخانی قفس

که جان تو مرغیست نامش نفس

بوستان

بسیج سفر کردم اندر نفس

بیابان گرفتم چو مرغ از قفس

بوستان

اتفاقم به سر کوی کسی افتادست

که در آن کوی چو من کشته‌بسی افتادست

خبر ما برسانید به مرغان چمن

که هم‌آواز شما در قفسی افتادست



کسی که روی تو بیند نگه به کس نکند
ز عشق سیر نباشد ز عیش بس نکند
بنال سعدی اگر عشق دوستان داری
که هیچ بلبل از این ناله در قفس نکند



این جا شکری هست که چندین مگسانند
یا بلعجبی کاین همه صاحب هوسانند
دانی چه جفا می رود از دست رقیب ت
حیفست که توتی و زغن هم قفسانند



بوی بهار آمد بنال ای بلبل شیرین نفس
ورپای بندی همچو من فریادمی خوان از قفس



گر درون سوخته‌یی با تو بر آرد نفسی
چه تفاوت کند اندر شکرستان مگسی
چون سراییدن بلبل که خوش آید بر شاخ
لیکن آن سوز ندارد که بود در قفسی



ای بلبل خوش سخن چه شیرین نفسی
 سرمست هوا و پای بند هوسی
 ترسم که به یاران عزیزت نرسی
 کز دست و زبان خویشتن در قفسی



هر که هر بامداد پیش کسی است
 هر شبانگاه در سرش هوسی است
 باز با دیگری همین گوید
 کین جهان بی تو بر دلم قفسی است



تو گویی این تصرف و تغییر که در کلمه قفس راه
 یافته بیدادی گران است و اعتبار و حیثیتی کلان از آن
 به باد رفته که درین روزگار محتسبان دادستان علم و ادب
 وشحنگان دادگر لغت عرب به خون خواهی برخاسته اند و
 با جامه املای اصل آن کلمه را آراسته و اورا اعاده حیثیت
 کرده اند .

غیرت عربی دوستی اگر بر این پایه بماند دیری

نپاید که باقی کلمه‌های تازی که به پارسی در آمده‌اند و به حیثیت اصل نمانده‌اند صورت ازدست رفته باز یابند .

چون سفله (سفلگان) و طلایه و تمیز و صاف و سدها کلمه دیگر که صورت اصل خود را از دست داده‌اند و صورت مناسب با طبیعت و مزاج پارسی گرفته‌اند هر چند درین چند سال شرف به باد رفته تمیز باز یافته‌اند و بدو بخشیده‌اند و آن را به طبیعت عربان تمیز به کار برده‌اند تا همه بدانند که تمیز مصدر باب تفعیل است و بی‌سوادان آن را تمیز کرده‌اند .

این دانستی اما ندانستی که از قرن‌ها پیش فارسی زبانان در صورت و معنی کلمه‌های تازی دست برده‌اند و آن‌ها را موافق طبیعت و مناسب مزاج زبان خود کرده‌اند . چون مراجعه و مناسبه و مراقبه و مساعده .

که مراجعت و مناسبت و مراقبت و مساعدت کردند و هم لغت مراجعت و مراجعه را که هر دو یکی است به دو مقصود آوردند و مساعدت را که هر دو یکی است به دو مقصود به کار بردند و چون سفله و عمله و طلبه و صم و بکم و حور و ریاحین و منازل که جمع‌های تازی است و فارسی زبانان با

آنها معامله مفرد کردند .

و چون اولی و افضل که اولی تر و افضل تر به کار بردند از آن روی که مقصود افعال تفضیل در فارسی برای همه روشن نیست و فارسی زبان تفضیل را با افزودن تر به آخر صفت می سازد و چون مکتب و منزل که مکتب خانه و منزل گاه گفتند .

از آن روی که از وزن مفعول در فارسی همگان معنی مکان در نمی یابند و از خانه و گاه این مقصود برای همه آشکار است .

و چون مداراة و مفاجاة و ملاقات و مداواة که مدارا و مفاجا و ملاقا و مداوا آوردند و چون راحت و سلامت و بطلان که راحتی و سلامتی و بطلانی ساختند .

اگر منوچهری و پسر عبدالحمید منشی و خاقانی و سعدی و حافظ و جلال الدین محمد بلخی و دیگر بزرگان شعر و ادب ناروا کردند و نادرست گفتند تو ناروا نکردی و نادرست نگفتی و همگان دانند که آن بزرگان به غلط نرفتند . آیا دریغ نداریم که عمر گران مایه ملت به باطل خود تباه کنیم .

یکی می گوید اگر سد به س نویسی با سد اشتباه کنند .

دیگری می گوید اگر نفت با ط نویسی با بفت و تفت اشتباه شود دیگری می گوید اگر دانش آموز سرهم به صورت دانش آموز نویسی چون بنویسی دانش آموز تا پیروزشوی معنی امر از آن در نیابند .

دیگری می گوید اگر خوار بی واو به صورت خار نویسی با خار اشتباه کنند .

مگر این نمی دانند که سد رودخانه کلمه تازی است و حرف د آن تشدید دارد و باسد فارسی متفاوت است ازین گذشته معنی کلمه هایی که به صورت يك سان و در معنی دیگرند باید در جمله بدانیم و گرنه چه خواهیم کرد
با بار و تار و سار و نار و تاب و ناب و که و چه و دست

و پا و چشم و گوش و ده‌ها کلمه دیگر که يك صورت و چند
معنی دارند .

و نمی‌دانم آن که می‌گوید نفت را نفط کنم تا با
بفت و تفت اشتباه نشود تفت و بفت را چه می‌کند و آن
که دانش‌آموز را چسبانده به صورت دانش‌آموز می‌نویسد
که از فعل امر دانش‌آموختن بازشناخته شود نوآموز را
چه می‌کند که با فعل امر نوآموختن درنیامیزد .

ازین گذشته شام تا بام این همه کلمه مشابه صورت
که در محاوره مردم و من و تو به کار می‌رود چه را چنین
اشکال‌هایی را موجب نیست .

هرگز به کسی گفتمی که يك بار دیگر پیش تو خواهم
آمد .

یا میهمانان بر سر خوان نشستند .

یا هنرآموز تاخوار نگردی .

یا تار و پودم از هم گسست .

و شنونده گرفتار تردید شود که مراد تو از بار و

خوان و خوار و تار مگر بار شتر یا خر و فلان خان و دهل سح
و تاريك است .

و اگر این کلمه‌ها در پی هم و در يك يا چند عبارت و جمله آورده‌اند برای صنعت بازی و تجنیس سازی و آرایش سخن است و آن که نثر مصنوع و شعر متکلف و پر صنعت می‌خواند امتیاز این معنی‌ها از هم باز می‌شناسد .

و هم اگر نظیر این این کلمه‌ها در زبان نبود این همه تجنیس و ایهام در شعر و نثر پارسی راه نمی‌یافت .

و آن که به نثر و شعر آشناست داند که تجنیس و ایهام رایج‌ترین صنعت بدیع در نثر و شعر فارسی است .

و بسیار حکایت‌های لطیف و لطیفه‌های ظریف از این کلمه‌های به صورت مشابه ساخته و پرداخته آمده است و این خاصیت خاص زبان فارسی نیست .



ترجیح عربی و زبان‌های دیگر بر فارسی با منطق‌های بی‌پایه
کودکی نزد پدر درسی از صرف جامع‌المقدمات را
روان می‌کرد تا بر استاد سخت گیر شرمنده نباشد به خاطرش
رسید که تفاوت شکلی و صرفی میان صیغه‌های مذکر و
مؤنث جهتی منطقی و عقلی ندارد و این معنی پیش پدر باز
گفت که چه سود از این که به حسن گوئیم اکتب اما به فاطمه
گوئیم اکتبی .

پدر گفت درین سودهاست .

کودک پرسید یکی از آن سودها

گفت اگر کسی در پشت حائط باشد .

پرسید حائط چیست .

گفت دیوار .

پرسید چرا به جای دیوار حائط بگوئیم .

گفت برای آن که عربی بر فارسی ترجیح دارد و زبان

علم است .

كودك گفت بسیار خوب اگر کسی در پشت حائط باشد .

پدر گفت اگر کسی در پشت حائط باشد و مخاطب ما زنی باشد یا مردی و بخواهیم که بداند زن یا مرد است از صیغه مؤنث و مذکری که به کار می‌بریم می‌داند اگر گفتیم اکتبی داند که به زنی امر کنیم و اگر گفتیم اکتب داند که مأمور ما مردی است .

كودك پرسید اگر کسی در پشت حائط باشد و نخواهیم که بداند مخاطب ما مرد است یا زن چه صیغه به کار بریم

پدر روی درهم کشید .

آن كودك از روزگار كودکی تا كنون بارها درین باره اندیشه کرده است و ازین و آن پرسیده و هنوز پاسخی که با عقل و منطق موافق باشد نشنیده و هرگز نخواهد شنید که درین تفاوت شکلی و صورتی صیغه‌ها در مذکر و مؤنث هیچ سود و مصلحت و منطق نیست و اگر زبانی برای مذکر و مؤنث دو صیغه جداگانه به کار نبرد ناتوان نیست و کثرت صیغه‌ها نشانه وسعت و توانایی زبان نیست .

سادگی و آسانی نشانه توانایی است نه پیچیدگی و
کثرت بی فایده و انشعاب و تقسیم بی ثمر .
درین قلم و مداد چه نشان از تأنیت و تذکیر می بینی
که در زبان فرانسه اولی مؤنث و دومی مذکر است.
در عربی این همه گونه های مؤنث از مجازی و حقیقی
و لفظی چه سود دارد .

یکی مرد است و نامش مؤنث لفظی ست .
زمین مونث مجازی است آسمان مؤنث لفظی .
نشانه مؤنث یکی نیست .
صفت ها باید در تذکیر و تأنیت با موصوف ها مطابقه
داشته باشند .

کار عددها دیوانه و برعکس است
صفت جمع مونث است اما نه همیشه .
قاعده نسبت گیج کننده است .
منسوب به ابوحنیفه حقیقی ست .
صیغه های جمع یکی دو تا نیست .
عنادل جمع عندلیب است .
بعضی جمع ها از خود مفرد ندارند .

انشعاب جمع‌ها از قله و کثره و مکسر و مذکر و
مؤنث و سالم و منتهی الجموع سرسام آورست.
در فارسی يك مرد یا يك زن هوشنگ یا پوران طالب
است .

دو مرد یا دوزن یا بیش‌تر طالبان

امادر عربی

يك مرد طالب

يك زن طالبه

دو مرد طالبان و طالبین

دوزن طالبان و طالبتین

گروه مردان طالبون و طالبین

گروه زنان طالبات

براین همه طلبه و طلب و طلاب نیز افزوده

می‌شود .

آن‌صورت رایج در فارسی چه زیان دارد و این صورتهای

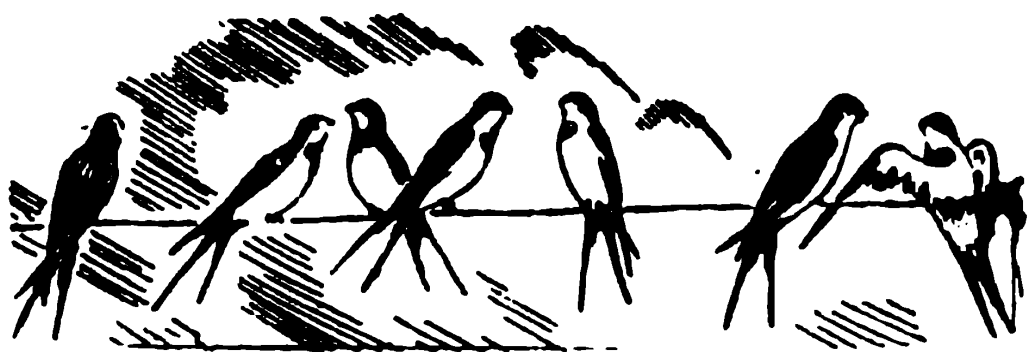
عربی چه سود .

این نگفتم که برای بدی و ناتوانی و بی‌منطقی و

دشواری زبان فرانسه یا عربی دلیلی آورده باشم . این زبانها

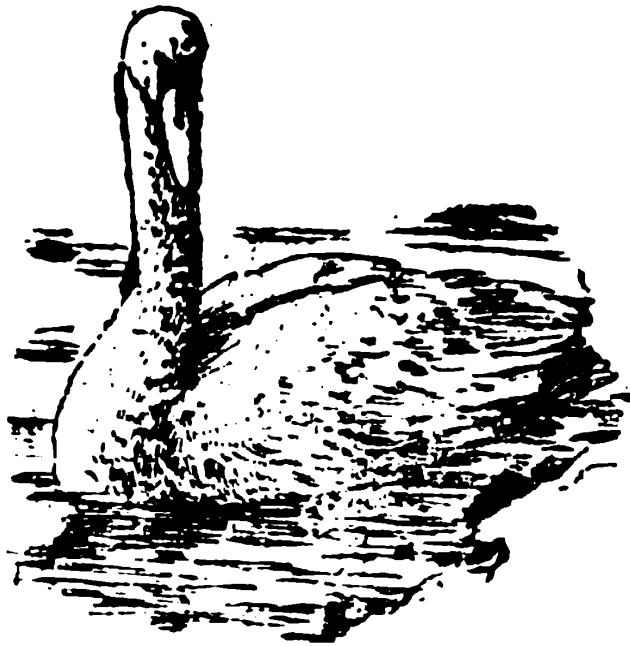
هر يك طبيعت و مزاج و ساخت و شكلى دارند مخصوص به
خود و براى اهل خود خوبند اما بر زبان من ترجيح ندارند
و من به زباني كه بدان تكلم مي كنم خرسندم و زبان ديگرا
بر آن ترجيح نمي دهم و سادگي و سهلي و نرمي و سايدگي
آنرا دوست دارم و نشان ناتواني آن نمي دانم .

اگر در مقام مقايسه باشم و اگر بخواهم از سهلي و
آساني و سادگي زبان خود و دشواري و بي منطقي آن زبانها
نشانه ها ذكر كنم نظام و سامان اين كار كه در دست دارم
گسيخته خواهد شد و گرنه گفتني ها بيش از اين گفتمى و از
لعنت نهان مانده درين صندوق مسلم و گبر و يهود آگاه
كردمى .



جبران کمی

در املاي کلمه خاجه که خواجه نويسند بحث بسيار
رفت که حرف واو که نخوانند ولی نويسند از کجاست
ظريفي گفت چون خاجگان از ديگران چيزی کم دارند
اين واو جبران آن کمی را درميان خواجه افزودند .



کسی که نام خود را غلط می نویسد

وقتی پیش کار گزار کار گزینی يك مؤسسه علمی که
درجه کلان علمی و حیثیت استادی داشت رفتم و نامه‌یی به او
دادم آن نامه گرفت و مدتی سر در گریبان شد در آن با
شگفتی می دید و آخر خندید که آن که نامش غلط است و
نام خود را غلط می نویسد چه گونه می خواهد در مؤسسه
علمی معلمی کند شما ی را از الف نمی شناسید .

گفتم در شناس نامه نام به همین صورت آمده و اگر
هم نیامده بود به همین صورت می نوشتم که ی را از الف
می شناسم و بادنجان را کشك نمی خوانم و نمی نویسم عیب
آن از کجاست .

پنداشتم در چنته این همه ادعا و افسوس چیزی هست .

گفتم شما بامبرأ چه می کنید .

گفت مبری باید نوشت .

گفتم با مدارا .

گفت صحیح مداری است اما نمی دانم چرا مدارا
کرده اند جای افسوس همین جا بود که کسی با آن درجه و
این ادعا نداند که مبرا از دست مبتلی و مصفی نیست و مهموز
از غیر مهموز باز نشناسد.

و نداند که مدارا مدراة است مصدر باب مفاعله و
الف آن به همان قاعده که از دیگران حدیث آن شنیده با
الف طرف تفاوت دارد .

و این همه نداند سهل است نداند که قاعده عربی در
فارسی جاری نیست و من عیال قاعده عربی نیستم .



روش ها

کلمه‌های تنوین دار در فارسی بهتر که به کار نبریم
 که مقصود تنوین عربی برای فارسی زبان روشن نیست
 شاگردی که قصد اهانت به استاد خود ندارد در مقام تأیید
 و تأکید صحت قول او می گوید اتفاقاً صحیح می فرماید
 یعنی همیشه دروغ می گفتید جز این بار .

مدرس فلسفه و حکمت نسبتاً را تکیه کلام خود
 کرده می گوید

نسبتاً فردا به کرج خواهیم رفت . نسبتاً خانه ما در
 محله نوبر است . نسبتاً شما اهل تهران هستید .

این همه اصلاً و اصولاً به کار می بریم و اصلی بیان
 نمی کنیم کثر زبان و ادبیات فارسی با سابقه عربی خواندگی
 و طلبگی با مبلغی نام و عنوان و حیثیت و اعتبار علمی نسبتاً
 را نسبتاً می نویسد . این همه اولاً می گوییم و ثانیاً در
 دنبال آن نمی آوریم.

شاگرد مدرسه و نوآموز دبستان و مردم عامی که
همین سواد خواندن و نوشتن دارند تای زائد و اصلی و
مصدری عربی از کجا بازشناسند و گونه‌های مختلف املائی
تنوین چه گونه بیاموزند این شاعران و نویسندگان زبان
فارسی از چه روی خویشتن از به کار بردن تنوین نگه
داشته‌اند .

در همه دیوان خاقانی و فرخی و حافظ و جلال‌الدین
محمد بلخی و دیگر شاعران اگر بگردی بیست سی تنوین
نیابی .

آقای پروین گنابادی می‌گفتند در همه کلیده و دمنه
بیش از سه چهار تنوین به کار نرفته اگر بیش تر باشد باز از
ده کم تر است .

عمدا و اصلا و حالا و حالیا نشانهٔ میل گریز و بی‌زاری
فارسی زبان از ن تنوین عربی است که نمی‌نویسند و
می‌خوانند و به چند صورت می‌نویسند .

برای گریز از تنوین گریز گاه بسیار است از جمله

۱- حذف تنوین و تبدیل صفت به مصدر و افزودن به

در اول آن .

۲- حذف تنوین کلمه و افزودن به و در و از به
اول آن .

۳- حذف تنوین کلمه و افزودن به به اول و را و
ی به آخر آن .

۴- حذف تنوین کلمه و به کار بردن آن بی تنوین .

۵- انتخاب کلمه معادل فارسی یا عربی رایج بجای
کلمه تنوین دار ازین دست.

به جای نسبة به نسبت .

« جداً به جد جدی

« فوراً بر فور فوری

« رسماً رسمی به رسم بر رسم

« تحقیقاً به تحقیق

« حقیقه به حقیقت در حقیقت

« دقیقاً به دقت دقیق

« اتفاقاً به اتفاق از اتفاق اتفاق را

« عمداً به عمد عمدی

« اولاً نخست

« مغایرة ناگهان

« کلا به کل همه همگی
 « مثلاً به مثل در مثل
 « حالا حال
 « عمیقاً عمیق

و چون کلمه تنوین دار رایج کردی املاهای
 گوناگون در آن پدید آمد و سبب اغتشاش گردید و غوغا
 برخاست چنان که نسبتاً و نسبتاً و نسبتن هر سه نویسند و
 کلمه های پارسی را با تنوین زشت تازی بیامیزند چون
 زبانا و نژاداً .

واز آن زشت تر این که به کلمه های فرنگی تنوین
 آویزند چون تلگرافاً و تلفناً و پستاً .

نتیجه

۱- تا ممکن است و همیشه ممکن است باید تنوین

به کار نبریم .

۲- در شیوه املاهای تنوین تابع عامی ترین مردم باشیم

و به صورت ملفوظ بنویسیم .

همزه

أمر

رئيس

سؤال

بطء

همزه اول کلمه به این صورت أ بنویسیم
همزه وسط کلمه اگر بعد از حرف فصل است به این

صورت ؤ بنویسیم
اگر بعد از حرف وصل است به این صورت ؕ

بنویسیم

همزه آخر کلمه به این صورت ء بنویسیم

بنابر این

این صورت از این صورت به تر است

مسأله

مسئله

مسؤول

مسئول

این صورت از این صورت به‌تراست

هیئت هیأت

رئفت رأفت

جرئت جرأت

برائت براءت

تفئل تَفْأَل

تشئم تشأم

بئس بأس

بئس -

بئس بؤس

همزه بعد از الف در کلمه‌های تازی ختم شده به الف
ممدود، تا توانی در گفتن و نوشتن بیفکن مگو و منویس.
چون زهرا و اجرا و استثنا و صحرا و حمرا و
صفرا و استیفا و استعفا و استقرا که در اصل زهراء و
اجراء و استثناء و صحراء و حمراء و صفراء و استیفاء و
استعفاء و استقراء است.

تشدید

این علامت " که ش شد یا شدت است یا سخت نشانه
يك حرف است حذف و ننوشتن آن تنبلی و بی مبالاتی است
باید حرف های تشدیددار را با تشدید بنویسیم به ویژه
حرف های وسط کلمه چون:

همت و عزّت و حدّت و شدّت.

تشدید آخر نیز به تر که بگذاریم .

چون خطّ و سدّ .

به ویژه که مضاف باشد .

چون خطّ خوب و سدّ کرج

پاره یی از کلمه های تشدیددار عربی در فارسی گاهی

بی تشدید و گاهی با تشدید به کار رفته آن جا که حرفی با تشدید

تلفظ می شود باید با تشدید نوشت.

خطّ و خط هر دو در فارسی رایج است .

سعدی خط سبز دوست دارد .

جهان چون خطّ و خال و چشم و ابروست.

کلمه‌های یونانی و لاتینی و فرنگی و ترکی و ارمنی و...
چه به صورت اصل و چه به صورت معرّب و چه به صورتی که در
فارسی با تصرف رایج شده است باید به املائی فارسی نوشته
شود .

چون افلاتون و ارستو و سغرات و پلوتن و آریستوت
و امپراتور و ایتالیا و ایتالیدن و افسنتین و اتاغ و ییلاغ و
غشلاق و آغ غیون لو و غرغیون لو و غرگز لو و غرچرلو و
غاتغ و هول و وارتان .

که به غلط افلاطون و ارسطو و سقراط و امپراطور
و ایتالیا و ایتالیدن و افسنطین و اطاق و ییلاق و قشلاق
و آق قیونلو و قرقیون لو و قرگز لو و قرچرلو و قاتق و حوله
و وارطان نویسند .

کلمه‌های فارسی با املای عربی

کلمه‌های فارسی را که به غلط به املای عربی نوشته‌اند باید به املای فارسی نوشت .

چون سد و شست و تهماسب و تهمورس و تپیدن و اسفهان و توتی و هیز .

که صد و شصت و طهماسب و طهمورث و طپیدن و اسفهان و گاهی حیز نوشته‌اند .

کلمه فارسی معرب شده رایا به کارمبر یا به املای فارسی بنویس .

چوددهقان که اصل دهگان است و دهقان نویسنده املای عربی هر يك ازین کلمه‌ها سنگی است که باید از پیش راه برداشت .

کلمه‌های هزوارش دار رایج عربی در فارسی

آن کلمه‌های عربی که به صورتی می‌نویسند و به صورت دیگر می‌خوانند باید در فارسی به همان صورت که می‌خوانی بنویسی .

چون هارون و رحمان و اسماعیل و طاهّا و یاسین
و مشکات و حیات و مبتلا و لیلا و مستثنا و حتّا و اعلا و ادنا
واقصا و یحیا و صلّات و زکات .

که در عربی هرون و اسمعیل و طه و یسن و مشکوة
و حیوة و مبتلی و لیلی و مستثنی و حتی و اعلی و ادنی و
اقصى و یحیا و صلوة و زکوة نویسند.

عجب در این است که مسجد اقصا را نیز که در کتاب
خدا اقصا است اقصی و سماور روسی را سمور و دکترا
و عموریس دو کبرا را نیز دکتري و موريس دو کبری نویسند
و شرم ندارند .

های ملفوظ و غیر ملفوظ

در این دو مصراع دقت کنید .

يك جامه بدر به نيك نامی

يك جامه نو دمید يك سوره تو .

در مصراع اول يك جامه به های مختلفی خم شده .

در مصراع دوم يك جامه به های غیر مختلفی اما هر دو

به يك صورت نوشته شده است .

می توان با تغییر و تصرفی که شکل اصلی حرف ها از

میان نرود آن را در دو تلفظ گوناگون مشخص کرد به

این صورت .

يك جامه بدر به نيك نامی .

يك جامه نو دمید يك سوره تو

های مختلفی را به حال خود می مانیم و های غیر مختلفی

را با صورت دیگر آن یعنی ه نشان می دهیم برای این مثال ها .

شبی چون شبه روی شسته به قیر .

کار از چاره گذشت
چاره کن درد بی چارگان را
سده جشن ملوک نام دارست

☆☆☆

ره نیک مردان آزاده گیر
آمدی وه که چه مشتاق و پریشان بودم
چه مکن بهر کسی
پادشاه ملک مناعت منم
شبه تو مه در همه افلاک نیست

و این همه دشواری و اشتباه کاری از میان می رود
های مختلفی در الحاق به گی و گان نباید افکنده شود
زیرا در تلفظ باقی می ماند مانند جامه گی جمله
جمله گی زنده زنده گی بنده بنده گی علامه گی گان -
سیه نامه سیه نامه گان چنان که بعضی از متقدمان نمی -
افکنده اند و این سخن رها کن که اصل پهلوی نامه و بنده
نامک و بندک بوده است .

ء و - او - وُ

در این چند جمله دقت کن .
علی الله از بد دوران علی الله .
تبرّا از خدا دوران تبرّا .
از خدا دوران خدا دورت کند .
سرم به دوران افتاد .

کلمه دوران به سه معنی وبا سه تلفظ جدا گانه در
این چهار جمله آمده است اما همه به یک شکل می توان با
تغییر و تصرفی که شکل اصلی حرف و هم از میان نرود
آن را در سه تلفظ گوناگون مشخص کرد به این صورت

علی الله از بد **دوران** علی الله .
تبرّا از خدا دوران تبرّا .
از خدا دوران خدا دورت کند .

سرم به دوران افتاد .

(au) - و را با وُ مشخص می کنیم یا وُ

(ou) او را با و « «

(v) را با و « «

چون مَوْرِد و مَوْسِم و مَوَقِع

و چون موش و مورو نور .

و چون مَوِز و مَوْجِب و دَوَات

تلفظ واو مجهول درین روزگار رایج نیست و به رعایت و مشخص کردن آن نیاز نداریم زبان شناس و قافیه دان و نقاد و خرده گیر باید سابقه هر لغت بدانند و بخوانند .

۱- اگر نگفتم فتحه پیش از و در (au) بگذار برای آنست

که دوران و جو نمی گوئیم حرکتی است میان فتحه و ضمه نه فتحه .

ـِ یِ = یِـ ـِ ی = یِـ

ای (ندا) وپی (پای) و نی (نای) و خیر و غیر و غیرت
و حیرت .

به تر که اُمی و پئی و نی و خیر و غیر و غیرت و حیرت

نویسی تا از سدها اشتباه و التباس در امان باشی و تلفظ
ـِ ی با ای (i) جدا گانه و مشخص باشد^۱.

سکون حرف ساکن پیش از ی اگر بگذاریم بیش تر
از خطا در امانیم چون ظبی و بغی .

۱- اگر نگفتم فتحه حرف پیش از ی در ای و پی و جز آن ها
بگذار برای آن است که ای و پی نمی گوئیم حرکتی میان کسره
و فتحه است نه فتحه .

واو حرف عطف و ضمه

د و ت از دو و تو بهتر است^۱.

واو حرف عطف آن جا که به تلفظ شبیه واو عطف عربی و (V) است بهتر که مطابق روشی که در جای خود گفته ایم بنویسم.

اما آن جا که ا (O) است بهتر که بالای آخرین حرف کلمه قبل آن به صورت ِ گذارده شود.

من تو غافلیم ما ه خورشید

برین گردون گردان نیست غافل

۱ - گاهی این دو کلمه در شعر با او و زانو و جادو قافیه

آمده و به رعایت قافیه دو (dou) و تو (tou) به کار رفته است

بی و کم

بی و کم در آغاز کلمه‌ها به‌تر که جدا بنویسیم .
چون بی تربیت و بی ترتیب و بی سواد و بی تکلیف و
بی زیان و بی سود و بی درد و بی درمان و بی زور و بی زر .
چنان که با تربیت و با ترتیب و با سواد و با تکلیف و با
سود و با زیان و با درد و با درمان و با زور و با زر جدا
می‌نویسیم .

و چون کم عقل و کم خرد و کم جرئت .
چنان که در بسیار گو و بسیار دان .
ناگزیر جدا می‌نویسیم .



پس و ندها

پس و ندهارا به تر که همه جدا بنویسیم براین شرح.
بارہ نشانه کثرت چون شکم بارہ و زن بارہ و
غلام بارہ .

خانه چون چراغ خانه و دیوان خانه و دلال خانه
و مکتب خانه .

چنان که در آش پزخانه و شفاخانه ناگزیر جدا
نویسیم .

زار چون گلزار و ریگزار و شنزار و نمکزار
چنان که در شوره زار

سار چون کوه سار و نگون سار و شاخ سار چنان که
در چشمه سار و رودسار .

سا و سان و سائی چون مشک سا و هم سان .
چنان که سروسا و ستاره سان و دیوانه سان .
ناگزیر جدا بنویسیم .

سر چون نگون سر
 چنان که در رودسر
 سیر چون گرم سیر
 چنان که در سرد سیر
 گانه چون بیست گانه و شش گانه و ده گانه .
 چنان که دو گانه و چهار گانه و هزار گانه^۱ .
 گر و گار احترام و کثرت و مبالغه چون ستم گر
 و مس گر و گل گر و دوات گر و رفت گر . و ستم گار
 و بیم التباس و اشتباه نیست که کسی گوید اگر چنین
 نویسی به غلط به صورت اضافه خوانند
 چنان که بیداد گر و زر گر و درو گر و درود گر و
 آمرز گار و آموز گار و پرورد گار
 ناگزیر جدا نویسی و کسی به صورت اضافه نخواند
 که قرینه و پیش و پس و صدر و ذیل عبارت و جمله خواننده
 را از خطا باز می دارد .
 مند اتصاف چون دانش مند و ثروت مند چنان که در

۱- دریگانه حرفی افتاده و تخفیفی روی داده واصل آن
 يك گانه است و تخفیف روش جدا گانه دارد.

زورمند و تنومند و دردمند .

ناك چون خواب ناك و وحشت ناك و بيم ناك و نم ناك
و درشت ناك و ترس ناك چنان كه در درد ناك .

ور چون تاجور و سخنور و دستور چنان كه در
پهناور ناگزير جدا نویسیم .

اور در گنجور و رنجور و دستور
چنان كه مزدور .

و بر این قیاس همه پس وندی جدا بنویس .



آن و این وام

آن علامت اشاره به دور و عهد ذهنی و تعریف.

این علامت اشاره به نزدیک و تعریف .

ام علامت اشاره به نزدیک و تعریف .

همه جدا بنویس .

چون آن روز گار آن مرد آن گاه آن که

این روز گار این زن این وقت این که .

ام روز ام شب ام سال .



؛ حرف اضافه

؛ حرف اضافه به تر که جدا نویسیم.

چون از کجا به کجا آمدیم .

به هر کجا که روم آسمان همین رنگ است.

به کجای این شب تیره بیاويزم قباي ژنده خود را چنان

که از وبر و برای و با و دیگر حرف های اضافه ناگزیر جدا

نویسیم

در چند کلمه که با حرف به معنی جدا گانه و مستقلى

بر سر هم یافته اند چون بسزا و بدست و بسامان و نابسامان

نیز اعتقاد من آن است که حرف به جدا بنویسیم و بیم اشتباه

نداشته باشیم که چون بگویی :

کاری به سزا کردم یا او به سزای خود رسید

به دست من کاری نیست یا برای چند به دست خاک

چه می کنند .

از سیاق جمله و عبارت معنی‌های مختلف تمیز داده
می‌شود .

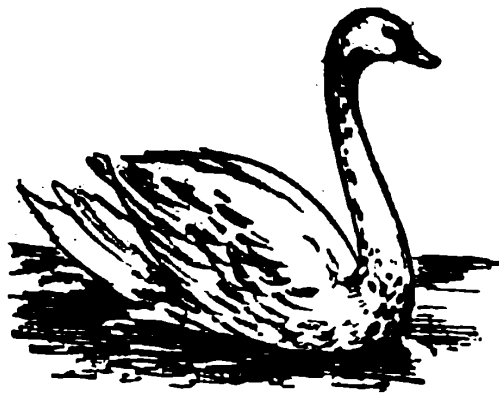
از در و در خور و در بایست همین حال دارند و چون
بگویی تو از در او نیستی یا او در خور تو نبود کسی که معنی از در
و در خور بداند معنی جمله را در می‌یابد .



تر و ترین

تر و ترین تفضیل و تقلیل به تر که جدا نویسی
چون خوب تر وزشت تر و درست تر و پاک تر چنان که
زودتر و دیرتر و بدتر نا گزیر جدا نویسیم
و چون خوب ترین و عالی ترین و خالی ترین و به ترین
چنان که بدترین و برترین و پرترین ناچار جدا نویسیم^۱

۱ - در بتر و دوستر و راستر و زاستر وزشتر حرفی افتاده
و تخفیفی روی داده که در اصل بدتر و دوست تر و راست تر و زان سوتر
وزشت تر بود و تخفیف روش جدا گانه دارد.



چه

چه استفهام و تعجب و کثرت در همه حال جدا بنویس
چه کنم چه کنی چه کند به تر از چکنم چکنی چکند.
چه کنیم چه کنید چه کنند «چکنیم چکنید چکنند
چنان که

چه کردم چه کردی چه کرد به تر از چکردم چکردی
چکرد .

چه کردیم چه کردید چه کردند به تر از چکردیم
چکردید چکردند

و

چه گونه به تر از چگونه
چنان که

چه وقت و چه روز و چه ساعت به تر از چوقت و چروز و
چساعت .

ها و آن

ها نشانه جمع به تر که جدا بنویسیم
چون تخت ها و تخته ها و بخت ها و پخته ها و رخت ها و
رخنه ها و کو کب ها و شب ها و تب ها و مس ها و آهن ها
چنان که در زر ها و در ها و سدها
ناگزیر جدا نویسیم.
اگر گویم که آن جمع نیز جدا بنویس دشنام دهی و
چشم توازه حیرت گشاده و گرد گردد اما اگر جدا بنویسی
به مصلحت نزدیک تر و به تر که چه تفاوت میان مردان و زنان
بینی که یکی را مردان و دیگری را زنان نویسی با این همه
در این اصرار نیست و پیش رفت این کار به تدریج به تر که
يك باره .



آن حرف مر کب ازخ و و و آن تلفظ غور باغهی درین

زمان از میان رفته پس به تر که

کلمه های استخوان- خواب- خواجه- خوار- خوار بار- خواره
(خوردنی)- خوازه (خواهش- آفرین- طاق نصرت) - خواس
(خواستگار و طلبگار) خواست (راه کوفته) خواگ (مرغ
خانگی)- خواگینه (خایه) خوال (دوده- مر کب- خوردنی)-
خوالستان (دوات) خوالسته- خوال گر (مطبخی) خوالی (زیبا-
طعام) خوالی گر (آش پز)- خوان- خواهر- خوزم (بخار) خوند
(خداوند) - خوهل (کج و ناراست) و خوید^۱ (گندم سبز و
جوسبز) را چنین بنویسیم استخان- خاب- خاجه- خار- خار بار
خاره- خازه- خاس- خاست- خاگ- خاگینه- خال- خالستان -
خالسته- خال گر- خالی- خالی گر- خاهر- خزم - خند -
خهل - خید

۱- دو کلمه اخیر به صورت ملفوظ خهل (و خهله) و خید
در برهان قاطع ضبط است .

چند صورت مرجع

این صورت از این صورت ها به تر است.
خانه‌یی خریدم از خانه‌ای ... خانه‌ئی ... خانیی ...
خانئی ... خانه‌ئ ...
نامه‌یی نوشتم از نامه‌ای ... نامه‌ئی ... نامیی ... نامئی ..
نامه‌ئ ...
چاره‌یی ندارم از چاره‌ای ... چاره‌ئی ... چاریی ...
چارئی ... چاره‌ئ
باده‌یی نوشیدی از باده‌ای .. باده‌ئی ... بادیی .. بادئی ..
باده‌ئ ...

و این صورت

خانه .. نامه .. چاره .. باده .. غلط است^۱

۱ - مگر وقتی که وحدت و نکره در آن منظور نباشد و
بگوییم خانه خریدم و نامه نوشتم و باده نوشیدی و چاره ندارم
و غلط از آن جهت است که مفید مقصود نیست و سبب ابهام و اشتباه

←

نامه تو رسید نامه‌ی . . .

خانه مردم خراب شد خانه‌ی . . .

چاره دیگر نداشت چاره‌ی . . .

و این صورت

نامه تو رسید

خانه مردم خراب شد

چاره دیگر نداشت غلط است^۱

این صورت از این صورت‌ها به‌تراست

آشنایی آشنای آشنائی

جدایی جدا ای جدائی

پارسایی پارسا ای پارسائی

→

والتباس است که اگر بنویسی

هوشنگ در تهران خانه خرید معلوم نیست چند خانه خریده
اما اگر بنویسی خانه‌یی خرید پیدا است که يك خانه خریده است و
این دو معنی مختلف است .

۱- زیرا دو جمله اول مفید معنی نیست و جمله سوم سبب
ابهام و اشتباه است چاره دیگر نداشت یعنی جز آن چاره یا
آن چاره‌ها دیگر چاره‌یی نداشت اما چاره دیگر نداشت یعنی
دیگر هیچ چاره نداشت و آن کار یا کار او از چاره گذشته بود و
این دو معنی مختلف است .

این صورت از این صورت‌ها به‌تر است

رسایی رسای رسائی

آسیایی آسیای آسیائی

چه به‌معنی مصدری و چه به‌صورت وحدت و نکره

و نسبت .

جهت این ترجیح نزدیک‌تر بودن تلفظ حرف بعد
از الف در این کلمه‌هاست به‌تلفظی زیرا تلفظ این حرف
چیزی است میانه همزه وی و بهی نزدیک‌تر .

نیکویی از نیکوئی نیکوی^۱ به‌تراست

« خوش رویی خوش روئی »

« سیه مویی سیه موئی »

« گل بویی گل بوئی »

« سر جوئی سر جوئی^۲ »

۱- این صورت در شعر آمده است چنان که فردوسی گفت:

فریدون فرخ فرشته نبود به مشک و به عنبر سرشته نبود

به داد و دهش یافت آن نیکوی تو داد و دهش کن فریدون توی

۲- چه به معنی مصدری و چه به صورت وحدت و نکره و

نسبت جهت این ترجیح نزدیک‌تر بودن حرف بعد از و بهی است
و هم آن که در اصل این کلمه‌ها نیکوی و خوش روی و سیه موی
←

این صورت	از	این صورت به تر است
گویم		-
گویی		گوئی
گوید		-
گوییم		گوئیم
گویند		گوئید
آیم		-
آیی		آئی
آید		-
آییم		آئیم
آیند		آئید
		-

و گل بوی است و دری بودن آن تردید نیست چنان که در خوش زایی و بلند آوایی که ی به خوش زا و بلند آوا الحاق کردی و این دو نیز در اصل خوش زای و بلند آوای است و حرف بعد از الف ی است .

اما چون پیش از یای مصدر و نسبت و وحدت آید تلفظ آن کمی به جانب همزه میل می کند اما به ی نزدیک تر است .

این صورت	از	این صورت‌ها به‌تر است
زیم	-	-
زیی	زئی	-
زید	-	-
زییم	زئیم	-
زیید	زئید	-
زیند	۱-	-
گفته‌ام	-	-
گفته‌ای	گفته‌یی	-
گفته‌است	-	-
گفته‌ایم	گفته‌ییم	-
گفته‌اید	گفته‌یید	-
گفته‌اند	۲-	-

۱- مراد صورت املائی دوم شخص مفرد و اول شخص و دوم شخص جمع است .

سه فعل از سه مصدر که آخر فعل امر آن‌ها به‌های- وی- ی ختم می‌شود ذکر شد.

۲- مراد صورت املائی دوم شخص مفرد و اول شخص و دوم شخص جمع است و جهت این ترجیح يك نواختی و يك سانی است .

این صورت از این صورت ها به تر است

منم

-

توی توئی تئی تیی

تویی

(اوئست)

اوست (اویست)

مائیم ما ایم

ماییم

شمائید شما اید

شمایید

۱

ایشانند

۱- مراد صورت املائی تویی و ماییم و شما اید است .



ترکیب‌ها

قسمت های سازنده همه ترکیبی به ترکیب که جدا

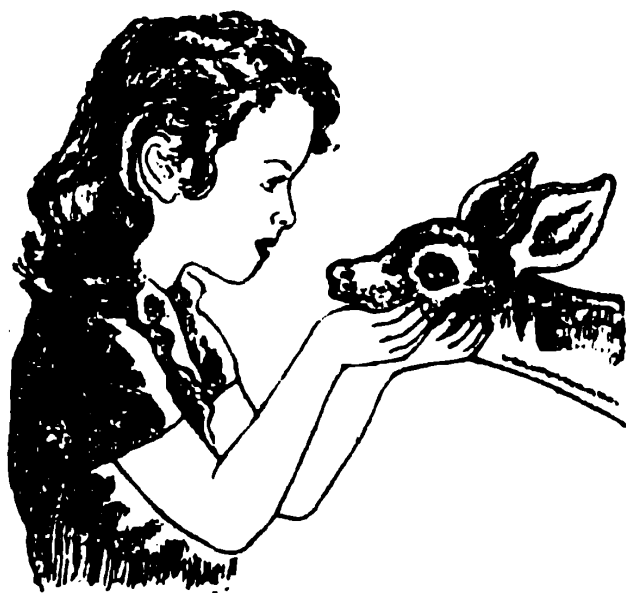
نویسی .

چون ملایم طبع و خوش طبیعت و زشت طبیعت و
جان آفرین و کم گو و دل اویز و گلاب و سرخاب
و شب نشینی و لطف علی بیک میرزا و حسن علی و حسین علی
و زیست شناسی و زمین شناسی و گل بو و گل یو و نیک بخت
و دانش آموز و دانش جو و سخن گو و شب کور و شب گیر و
کم مشغله و گفت و گو و جست و جو و شست و شو .

چنانکه بد طبع و بد طبیعت و بد بخت و پر مشغله و
خدا پرست و هواشناسی و سرداب و زرداب و سپیداب و نظر
علی و پیر علی و زرد و خورد . ناگزیر جدا نویسی .

در ترکیب هایی که تخفیفی روی داده می توان از
علامت وصلی (ص) استفاده کرد و آن را از تخفیف نیافته باز
شناخت .

آن که گفت دانش آموز سرهم (دانش آموز) بنویس
با آتش انداز چه می کند و بانو آموزا گر حرف من
بشنوی و همه جدا بنویسی و روی حرف تخفیف یافته
علامت وصل (ص) بگذاری همه دشواری از میان برخیزد.
اکنون چند صورت از ترکیبها یاد کنم و باقی بر
این قیاس که گویم بشناس و بنویس .



قیدهای مکرر به‌تر که جدا نویسی:

چون کم کم و سخت سخت و پست پست و دست دست
چنان که زیاد زیاد و بالا بالا و دور دور نا گزیر جدا نویسی.

اسم مفعول مرکب به‌تر که جدا نویسیم.

چون دل داده و از دست رفته و بزرگ شده و وحشت زده
و بیم زده و نیم خورده و ترس دیده و گم گشته و راه برده
و نام برده

چنان که بر شده و پر پر شده و وا گرفته و باز برده
نا گزیر جدا نویسیم .

اسم فاعل مرکب به‌تر که جدا نویسیم

چون تخت ساز و چراغ ساز و آش پز و نان پز و نقل ریز
و گل ریز و نخل بند و کلاه دوز و کفش دوز و کتاب خوان و
حساب دان .

چنان که زر ساز و دوا ساز و دارو ساز و پر خور و نخود ریز
و پاره‌ستان و یاوه گو و نامه خوان و کاردان نا گزیر جدا نویسی.

عددهای توزیعی عدد و معدود

عددهای توزیعی به‌تر که جدا نویسیم .

چون يك يك و پنج پنج و ده ده

چنان که دودو و چهار چهار و هزار هزار

ناگزیر جدا نویسیم .

عدد و معدود به‌تر که جدا نویسیم

چون يك مرد و شش زن و پنج پسر و ده روز

چنان که دو مرد و چهار زن و هزار درخت و سد شب

ناگزیر جدا نویسیم

مرکب‌های بسیط شده

با کلمه‌های مرکب که صورت ترکیبی آنها از میان

رفته و همگان ندانند که مرکب است معامله بسیط باید کرد

چون هنر و هیچ‌ویگانه

که جدا کردن آنها ضرورت ندارد

خرد و مردخط

ضمیرها ویای خطاب و مصدری و نسبت
وازین دست خرد و مردخط ضرورت ندارد که جدا

بنویسیم

اما اگر جدا بنویسیم غلط نیست بل که به يك سانى ويك
نواختى و آسانى خط بيش تر نزديك شده ايم
چنان كه من در ديوان نظيرى نيشابورى ضميرها
گاهى جدا نوشته ام



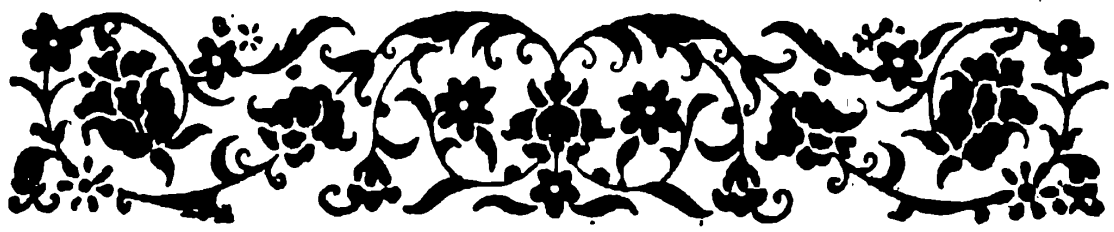
تغییر و تبدیل و تخفیف

هر جا تغییر و تبدیل و تخفیفی در کلمه راه می یابد
و تخفیف ها بیش تر در شعر است .

گاهی روش گسسته نوشتن می شکند و مرکب مخفف
در حکم مفرد است چون بتر و سنار (سد دینار) و ستا
(سدتا) و ...

وقیاس بتر از زوتر ممکن که در کلمه مفرد با حرف
وصل معامله وصال و با حرف فصل معامله فراق باید کرد
این گسستن که پیش نهاد کردم هنگام پیوستن دو جزء
جدا گانه است .

گاهی برای تخفیف یافته ها پیش نهادی درین مختصر
کرده ام اما شیوه جدا گانه پیش نهاد باید کرد .



دشواری نگفتنی

مهم ترین دشواری های خط فارسی همین ها بود که نوشتم
و قیاس همه مورد های مشابه ازین ها که گفتم می توان کرد .
در خط فارسی يك دشواری و گرفتاری عمده دیگر
هست که اگر از میان برداشته شود هر نو خوان نوسواد
همین که حرف ها شناخت و قاعده فصل و وصل آموخت همه
چیز تواند نوشت و درس املا از میان خواهد رفت .
اما این دشواری به آسانی از میان نتوان برد و هم این ها
که درین دفتر پیش نهاد کردم جز پاره یی همه را يك باره
به کار نتوان بست مگر به تدریج اما بیان آن دشواری نا گفته
به وقت دیگر باز بسته است .

بمنه و عمیم فضله

تهران به تاریخ بیستم مهر ماه

يك هزار و سی صد و چهل و سه شمسی

مظاهر مصفا